

چکیده

در این مقاله سعی شده است با ذکر پیشینه ی دو اصطلاح تنقیح مناط و قیاس مستنبط العله در مجامع علمی امامیه و غیر امامیه و تبیین تعاریف صحیح و بازخوانی حجیت و احکام این دو اصطلاح - که در نگاه اولیه با توجه به احکام متفاوتی به آنها نسبت داده می شود ، در عین حال بسیار به یکدیگر شبیه بنظر میرسند و این گونه وانمود میشود که چه بسا انتساب احکام متفاوت به آنها دارای خطا می باشد - تفاوت و تمییز بین آنها روشن ساخته و ادعا میکند که تفاوت آنها این است که کار ویژه تنقیح مناط ، توسعه در موضوع و گونه ای از روش تفسیری کلام است و کار ویژه ی قیاس مستنبط العله تسری حکم میباشد که علت عدم حجیت قیاس مستنبط العله بخلاف تنقیح مناط ، همین تسری حکم بوسیله استنباط عقلی است که از جانب شرع نهی و باطل شمرده شده است و حجیت را فقط مختص مورد منصوص می داند.

کلید واژه :

قیاس - تنقیح - مناط - مستنبط العله - تنقیح مناط - استنباط - علت یابی - منصوص - مستنبط

مقدمه

در مباحث اصولی و فقهی همانند دیگر علوم با گسترش و بسط پیدا کردن مباحث هم عرض توسعه و گوناگونی موضوعات این علم بنا به اقتضا و نیاز برای قاعده مند کردن و تثبیت و نظام دادن به این قواعد تعبیر و اصطلاحات گوناگونی برای این قاعده ها قرار داده شد و کم کم بعد از قرار دادن این اصطلاحات از آنان اسفاده و بکار گیری شد و گاهی در برخی مباحث بصورت پیش فرض و پذیرفته شده از قبل با آنها معامله میشد، که در بعضی موارد، بعد از یک باز نگری نسبت به این تعبیر و اصطلاحات، اینگونه بنظر میرسد که مقداری تهافت یا نا همخوانی در بکار گیری از این اصطلاحات و تعبیر وجود دارد، که گاه ممکن است از عدم درک روشن و صحیح نسبت به آنها نشات گرفته شده است.

یکی از مباحثی که در ذیل امر مطرح شده به چشم میخورد، نوع مواجهه ی دوگانه ی ما با اصطلاحاتی مثل تنقیح مناط و قیاس مستنبط العله میباشد، که در نگاه اولیه با هم شباهت دارند ولی یکی را حجت و مقبول میدانیم ولی دیگری را قبول نکرده و حجت نمیدانیم. به نظر میرسد با روشن شدن تمییز و افتراق بین این دو اصطلاح میتوان با اتقان بیشتری نسبت به این دو اظهار نظر نمود و به سؤال مقدری که برای خواننده این سطور تا به اینجا احتمال دارد پیش آمده باشد، پاسخ مناسبی داد. ابتدا میپردازیم به پیشینه ی بحث در مجامع علمی امامیه و غیر امامیه و بعد از آن بصورت جداگانه به تعاریف هر اصطلاح بصورت جداگانه و احکامی که متناسب با آن تعاریف به آنها نسبت داده میشود و نسبت بین این دو اصطلاح را مشخص کرده و در آخر جمع بندی خود را ارائه میدهیم.

پیشینه ی بحث تنقیح مناط

اولین بار ابوعلی، حسن بن شهاب عکبری حنبلی واژه تنقیح مناط را وارد کتابهای اصولی مانند رساله فی اصول الفقه کرده است و این نشان می دهد قبل از این زمان، این روش در بین فقهای اهل سنت جاری بوده است و به نقل از غزالی، ابوحنیفه، تنقیح مناط را به کار می برده ولی از آن به «استدلال» یاد می کرده است (همان). البته تنقیح مناط در ابتدا نوعی قیاس شمرده می شد، ولی در سده دوم که به سبب بروز انتقادهای زیاد به اهل رأی، تنسیق قیاس در دستور کار فقیهان عامی قرار گرفت، این روش از قیاس جدا شد و به گونه ای مورد پذیرش دسته هایی از فقیهان عامی قرار گرفت که به کارگیری قیاس را جایز نمی شمردند.

بنابر تتبع نگارنده در بین فقها و اصولیون شیعه نیز تنقیح مناط را اولین بار محقق حلی در کتاب معارج الاصول به عنوان روشی مقبول و پسندیده مطرح کرده است. پس از ایشان نیز در کلمات فقهای چونی علامه

حلی ، ابن فهد حلی و شهید ثانی ، به کارگیری این روش مشاهده می شود. به مرور زمان با توسعه موضوعات، شیوع تنقیح مناط بیشتر شد و در قرون بعد به عنوان روشی کارآمد و متداول در استنباطات فقهی به کار رفت.

در اواخر هزاره اول به منظور قاعده مندتر کردن تنقیح مناط، اصل عدم خصوصیت در کلمات فقها و اصولیون عامه وارد شد، به گونه ای که اولین بار چنین عبارتی را ابن همام سیواسی و ابن حجر عسقلانی در قرن نهم به کار بردند. در بین شیعیان نیز در قرن دهم اولین بار شاهد به کارگیری این عبارت در کلام شهید ثانی هستیم.

البته به کارگیری واژه تنقیح مناط در بین فقیهان شیعی عموماً موردی و لابه لای مباحث گوناگون بوده است و اولین فقیه و فرد اصولی که آنها را در سرفصلی جدا به بحث گذاشته، محقق حلی در معارج الاصول است، بعد از ایشان هرچند استعمال این واژه در مقام کاربرد زیاد شده است، ولی پرداختن به آن در عنوانی مجزا بنا به تتبع نگارنده تنها در الفوائد الحائریه ، الاصول العامه ، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة ، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی بوده است.

اینکه از سده ۵ ق چه نیازی اصولیان را به سوی استفاده از اصطلاح مناط سوق داده، امری درخور تأمل است. حتی اگر مناط چنان که برخی از اصولیان گفته اند، دقیقاً همان علت مطرح در مباحث قیاس نبوده باشد ، این اصطلاح جایگزینی برای اصطلاح علت در بسیاری از گفت وگوهای فقهی بوده است. به نظر می رسد که مطرح شدن اصطلاح مناط حاصل تضعیف نسبی جایگاه علت و به طور کلی قیاس است که خود نتیجه وارد شدن مکاتب مختلف فقهی در تدوین اصول فقه از یک سو، و کوشش مکاتب مختلف برای همگرایی در مواضع از سوی دیگر است .

در حالی که در سده ۵ ق، برخی از فقیهان مخالف قیاس چون ابن حزم اندلسی در مقام رد بر قیاس، اصطلاح علت در اصول را زیر سایه اصطلاح فلسفی علت تفسیر می کردند و با تکیه بر اینکه چنین علتی در شریعت منتفی است، قول به علت در دین را بدعت می شمردند ، زمینه برای مطرح شدن یک جایگزین در حیطة فقه فراهم می شد. مفهومی چون مناط که از یک سو برخاسته از بستر فقه و اصول بود و اشتراکی با اصطلاحات فلسفی نداشت، و از سوی دیگر می توانست تمام خاطرات پیشین مربوط به کشف علت و قیاس را که به طور افراطی در برخی از مذاهب فقهی معمول شده بود، بزداید، برای این جایگزینی مناسب بود. برای برخی از مکاتب مخالف قیاس نیز همچون امامیه که به خصوص در مکتب حله به بازنگری مباحث اصولی خود پرداخته بود، استفاده از اصطلاح مناط به جای علت زمینه را برای ساماندهی برخی شیوه های استنباطی فراهم آورده بود، در حالی که استفاده از اصطلاح علت می توانست موهم قیاس باشد. پیشینه تنقیح مناط: گسترش رأی و قیاس در فقه نظام گرا از اواسط سده ۲ق، انتقادهایی را بر ضد گرایشهای افراطی در رأی پدید آورد و همین امر موجب شد که در نیمه دوم آن سده، حتی در میان

پذیرندگان رأی و قیاس، از سوی کسانی چون شافعی تلاش برای قاعده‌مند کردن آن به عمل آید. حرکت در جهت قاعده دادن به قیاس، امری است که در سده‌های پسین به‌خصوص طی سده‌های تدوین دانش اصول از سوی عالمان مذاهب گوناگون پی گرفته شد و همین امر زمینه‌ساز مباحث گسترده‌ای در حوزه قیاس، شامل اقسام قیاس و ارزیابی حجیت هر یک از اقسام، مبانی علت در احکام و شیوه‌های دستیابی به علت شد. تحریر مباحث مربوط به قیاس و اقسام آن، از سویی موجب شد تا برخی از گونه‌های قیاس حتی نزد مذاهبی که حجیت قیاس را می‌پذیرفتند، بی‌پایه تلقی شود و از دگر سو موجب شد تا برخی از گونه‌های قیاس که قطعی تلقی می‌شدند، نزد مذاهبی که قیاس را حجت نمی‌شمردند، دارای حجیت باشند. شاخص گونه‌ی اخیر، قیاس منصوص العله بود که حتی امامیه حجیت آن را پذیرا بودند. از جمله روشهایی که گاه به عنوان گونه‌ای از قیاس و گاه به عنوان روشی غیر از قیاس، اما نزدیک به آن شناخته شده، تنقیح مناط است که به خصوص با تحقیقات اصولی سده ۵ ق اهمیت آن مورد توجه قرار گرفت و به زودی نه تنها در محافل اهل سنت، که در محافل امامیه نیز جایگاه مهمی یافت .

تا سده ۵ ق، اصطلاح تنقیح مناط شناخته نبود و پیشینه آن را باید در فروع مبحث قیاس جست‌وجو کرد. نزد حنفیان اصطلاح تنقیح مناط هیچ‌گاه معمول نشد؛ شخص ابوحنیفه آن را «استدلال» می‌نامید و عالمان این مذهب نیز، آنچه را که دیگران تنقیح مناط می‌خواندند، نه گونه‌ای از قیاس، که دلالت نص می‌شمردند. تنقیح مناط به عنوان گونه‌ای از قیاس که از شبهه دلالتی به دور است، از اواخر سده ۴ ق/۱۰ م، هم‌زمان با رواج تحقیقات اصولی نزد فقیهان اهل حدیث، مورد توجه آنان قرار گرفت. البته این تعبیر غزالی که بیشتر منکران قیاس به مشروعیت تنقیح مناط اقرار دارند (همانجا)، نشان از آن دارد که این شیوه استدلال فقهی، هرچند با نامی دیگر، پیش از زمان او مورد توجه مکاتب گوناگون قرار داشته است .

از نخستین کسانی که به بحث درباره آن پرداخته‌اند، می‌توان ابوعلی حسن بن شهاب عکبری پ، عالم حنبلی را نام برد که در مبحثی کوتاه، اما صریح از تنقیح مناط سخن گفته است . بسط سخن درباره تنقیح مناط از امام محمد غزالی عالم دگراندیش شافعی است .

در دوره‌های پسین محققان اصولی از مذاهب گوناگون مبحث تنقیح مناط را بررسی کرده‌اند (مثلاً ابن قدامه، ؛ آمدی) ، اما این موضوع به خصوص مورد توجه دو گروه از فقیهان قرار گرفته است: عالمان سلف‌گرا چون ابن تیمیه شوکانی که به دنبال افزودن سهم نصوص در استدلالات فقهی بوده‌اند ، و دیگر گروه با شاخص شاطبی که فقه خود را بر مبنای «مقاصد شریعت» بنا نهاده‌اند. گفتنی است که ابن تیمیه با وجود موافقت با اصل حجیت تنقیح مناط و اینکه چنین امری در شرایع اجتناب‌ناپذیر است، گویا این رویکرد به موضوع را نمی‌پسندید و از همین‌رو به هنگام سخن گفتن از تنقیح مناط، بارها اشاره دارد که «این چیزی است که برخی از مردم آن را تنقیح مناط می‌نامند» . در حوزه امامیه، هیچ‌گاه زمینه آن فراهم نشد که تنقیح مناط به طور نظری در خلال دانش اصول فقه مورد بررسی قرار گیرد، اما این روش با همین اصطلاح از دوره

مکتب حله به جد مورد توجه فقیهان امامی قرار گرفت. نخستین فقیه مکتب حله که با استفاده صریح از اصطلاح تنقیح مناط درباره آن سخن گفت، علامه حلی است که در آثار گوناگون خود بارها به تنقیح مناط استناد کرده است. این رویه در نوشته‌های پسین نیز از سوی عالمانی چون ابن فهد حلی، محقق کرکی و شهید ثانی دوام یافته است.

علامه حلی و دیگر فقیهان امامیه، در این باره تردیدی نداشتند که تنقیح مناط از سوی فقیهان پیشین امامی نیز تأیید شده، و بارها مورد استناد آنان قرار گرفته است، هرچند عنوان تنقیح مناط در آثار آنان دیده نشده باشد. از جمله وی به نمونه‌هایی از تنقیح مناط در آثار شیخ طوسی، مثلاً المختلف اشاره کرده است.

تعرف تنقیح مناط

تَنقیحِ مَناط، اصطلاحی در فقه اسلامی ناظر به گونه‌ای از تعمیم احکام از موارد منصوص به غیرمنصوص که حتی از سوی بسیاری از مخالفان قیاس هم معتبر شمرده شده است.

تنقیح در لغت به معنای بیرون آوردن مغز استخوان چیزی است و مناط اسم مکان به معنای محل آویختن است. در اصطلاح فقهی، مناط وصفی است که حکم وابسته به آن و دائرمدار آن است و تنقیح مناط به معنای تراشیدن و کنار نهادن اوصاف غیرمؤثر در موضوع منصوص، برای دست یافتن به وصف مؤثر به منظور تعمیم به موضوعات غیرمنصوص است.

پی‌جویی نوعی منطوق در پس احکام شریعت، زمینه‌ساز پدید آمدن روشهایی برای تعمیم احکام منصوص به موارد غیرمنصوص است. در میان این روشها که مشهورترین آنها قیاس است، باید به تنقیح مناط و الغای خصوصیت نیز اشاره کرد که دامنه پذیرش وسیع‌تری در میان مذاهب دارد.

تنقیح مناط در اصطلاح فقها به معنای آن است که شارع حکم را به وصفی واگذار کند (منوط سازد) و در عین حال در موضوع حکم اوصافی افزوده شده باشد که مدخلیتی در حکم ندارد. در چنین مواردی اگر اوصاف افزوده کنار نهاده شود تا حکم به همه موارد خود که مناط حکم، یعنی آن وصف مقصود در آنها وجود دارد، به نحو معتبری امکان توسعه حکم فراهم می‌شود.

مفهوم مناط: ریشه «نوط» از ریشه‌های کهن سامی است و کاربرد آن افزون بر عربی در دیگر زبانهای سامی چون عبری نیز دیده می‌شود و معنای اصلی آن آویختن است. واژه مناط از همین ریشه و به معنای لغوی در برخی از احادیث نبوی به کار رفته است

گاهی فقیه با استفاده از بررسی موارد احکام و ادله آنها، ملاک حکم را به صورت قطعی استنباط می‌کند و در صورتی که مورد فاقد دلیل با مورد منصوص، مساوی باشد، حکم را به مورد فاقد دلیل هم سرایت می‌دهد که این را «تنقیح مناط» می‌گویند.

وجه حجّت بودن تنقیح مناط

محقق بحرانی پس از اینکه تنقیح مناط قطعی را مطابق فتوای محقق حلّی حجت دانسته مثال زیر را برای تنقیح مناط قطعی ذکر کرده است:

وقتی اعرابی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) عرض کرد: در ماه رمضان با همسر هم بستر شدم پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «برده ای آزاد کن» از این کلام فهمیده می شود که علت وجوب آزاد کردن برده، همبستر شدن با همسر در ماه رمضان است. در نتیجه بر این اساس نسبت به تمام افرادی که با همسر خود در ماه رمضان آمیزش می کنند حکم به آزادی برده داده می شود.

همین مثال را امام غزالی و آمدی نیز آورده اند و غزالی در ادامه می گوید: اعرابی بودن و آن ماه رمضان معین و همسر بودن خصوصیت و دخالت در حکم ندارد.

علامه حلّی در تذکره بر اساس اشتراک در «ملاک مستنبط» حکم به سرایت وجوب کفاره روزه از موارد دلیل به مورد فاقد دلیل کرده است، زیرا سبب وجوب کفاره را هتک حرمت (رمضان) دانسته که در هر دو مورد (واجد دلیل و فاقد دلیل) وجود دارد. بعضی از این تعبیرات و امثله شاید قابل خدشه باشد؛ ولی اصل مطلب پذیرفتنی است.

شایان توجه است که استناد به ملاک های مستنبط در فقه امامیه در صورتی صحیح است که فقیه به ملاک به دست آمده قطع و اطمینان داشته باشد. شاید سبب این که برخی در پذیرش تنقیح مناط به عنوان یکی از راه کارهای استنباط، درنگ می ورزند و آن را به سختی برمی تابند، تبیین نشدن وجه حجّت بودن آن است و حال آن که نگاهی به کلمات فقیهان نشان می دهد، ایشان جز از باب عمل به ظاهر و به تعبیر خودشان (استظهار) به آن تمسک نمی کنند. به دیگر بیان، می توان آن را چیزی شبیه تمسک به عام یا اطلاق دانست که از نمونه های بارز مدلول های لفظی است. از این رو اگر قرار باشد در میان مباحث دانش اصول، جایی برای این موضوع در نظر گرفت، مباحث الفاظ، مناسب ترین خواهد بود. در پیوند با این نکته، به چند نمونه از تعبیرات فقیهان اشاره می کنیم. «آیه الله نائینی ضمن یکی از مباحث کتاب صلاه می گوید: (فی بعض موارد حکمة التشريع يمكن ان يستظهر منها الغاء الخصوصية على وجه يكون الكلام ظاهرا في غير ما يكون ظاهرا فيه في حد نفسه .

در پاره ای موارد که حکمت تشریح احکام بیان شده، می توان از آن ها الغای خصوصیت را استظهار نمود، به گونه ای که سخن ظهور پیدا کند در معنایی غیر از آن چه فی نفسه در آن ظهور دارد. سخن زیر از شهید آیه الله صدر، گواه روشن تری است بر آن چه گفتیم: (ارتكاز الغاء الخصوصية في الذهن العرفي انما ينفع في باب الادلة اللفظية لانه يكون من القرائن المكتنفة بالكلام. ارتكاز الغاء خصوصیت در ذهن عرفی، نسبت به دلیل های لفظی، سودمند است، زیرا این ارتكاز، از جمله قراینی است که به کلام پیچیده شده.

چنان که در آینده نیز اشاره خواهیم کرد، تنقیح مناط، از بسیاری جهات از جمله وجه حجّت بودن، مانند قیاس منصوص العله و قیاس اولویت است مرحوم شیخ محمدرضا مظفر در پیوند با این دو

نوع قیاس می‌نویسد: (ان منصوص العلة وقياس الاولوية هما حجة ولكن لا استثناء من القياس لانهما في الحقيقة ليسا من نوع القياس، بل هما من نوع الظواهر فحجيتها من باب حجية الظهور . منصوص العلة و قیاس اولویت، حجت‌اند ولی نه به صورت استثنا از قیاس، چرا که این دو در حقیقت از نوع قیاس نیستند، بلکه از نوع ظواهر هستند و حجت بودن آن‌ها از باب حجت بودن ظهور است. (برگرفته از تقریرات درس آیت الله مکارم شیرازی ، کتاب انوار الاصول)

پیشینه قیاس :

قیاس دارای معنای لغوی و اصطلاحی است و معنای اصطلاحی آن نیز در علوم مختلف دارای مفهوم و شرایط ویژگی‌های مختلفی است، مثلاً قیاس در اصطلاح منطق با قیاس در اصطلاح اصولیان متفاوت است و آنچه در علم اصول قیاس نامیده می‌شود در علم منطق تمثیل نام دارد.

به هر حال قیاس به معنای عالم لغویش همواره وجود و کاربرد داشته است، چه اینکه امام صادق(ع) بنا به نقل ابن قیم جوزی در اعلام الموقعین فرموده است: «اول من قاس ابلیس اذ امره الله با لسجود لآدم، فقال: انا خیر منه...» یعنی اولین کسی که قیاس و مقایسه کرد، ابلیس بود زیرا هنگامی که خداوند به او فرمان داد تا برای آدم سجده کند، او از سجده کردن امتناع ورزید و گفت «خلقۀ من طین و خلقتنی من نار» او را از خاک آفریده‌ای و مرا از آتش و آتش بر خاک شرافت دارد.

ولی آنچه در اینجا مورد نظر است، همان معنای اصطلاحی قیاس در علوم اصول می‌باشد. که پیشینه تاریخی این اصطلاح به عصر خلفای رسول خدا(ص) باز می‌گردد، زیرا تاریخ نمایانگر این واقعیت است که ابو بکر و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان در مواردی که نص خاص نمی‌یافتند به مشورت می‌پرداختند و سپس برای شناخت حکم موضوع جدید، به «قیاس» متوسل می‌شدند.

صبحی محمصانی در کتاب فلسفه التشريع فی الاسلام(ص ۱۵۰) به این مطلب اشاره کرده است و ابن خلدون در مقدمه‌اش این نظریه را تأیید می‌کند، و می‌گوید: اجماع و قیاس در زمان صحابه پدیدار شد و با این دو اصل اصول فقه به چهار رسید: کتاب، سنت، اجماع و عقل.

در کتاب صبح الاعشی نقل شده است که: «عمر بن خطاب در نامه‌اش به عبد الله بن قیس(م ۴۲ یا ۵۲ هـ ق) معروف به ابو موسی اشعری * نوشت: همانندها را بشناس و هر چیزی را بمانندش قیاس‌نما، و به آن چیزی که بخدا نزدیکتر و بحق شبیه‌تر است تکیه کن.

علامه ابن قیم جوزی در کتاب اعلام الموقعین عن رب العالمین نقل کرده است که عمر در نامه‌اش به ابوموسی اشعری نوشت: «...ثم الفهم الفهم فیما ادلی الیک مما ورد علیک ممالیس فی قرآن و لا سنۀ ثم قیاس الامور عند ذلک و اعرف الامثال ثم اعمد فیما تری الی احبها الی الله و اشبهها بالحق»: درک و فهم خویش را بکار گیر در آنچه حکمی در قرآن و یا سنت برای آن نمی‌یابی، سپس امور را با یکدیگر مقایسه کن و همانندها را بشناس و به حکمی تکیه کن که نزد خدا محبوب‌تر و به حق شبیه‌تر است.

ابو اسحاق شیرازی در کتاب طبقات الفقهاء می‌گوید: عمر به ابوموسی نوشت: «القضاء فريضة محكمة و سنة متبعة... آس بين الناس في لفظك و لحظك و مجلسك... و الفهم الفهم فيما يلجلج في نفسك مما ليس في بعض كتاب و لا سنة ثم اعرف الاشكال و الامثال فقس الامور عند ذلك باشبهها بالحق». ابن خلدون در مقدمه می‌گوید: عمر به ابوموسی اشعری نوشت «اعرف الامثال و الاشباه و قس الامور بنظائرها» یعنی همانندها را (*بنا به نقل ابن خلکان در تاریخش) ابو اسحاق شیرازی در کتاب طبقات الفقهاء ابوموسی اشعری در زمان رسول خدا (ص) برای تعلیم کتاب خدا به یمن و در زمان عمر به دادرسی بصره و در زمان عثمان به دادرسی کوفه اعزام شده بود. بشناس و سپس آنها را با یکدیگر قیاس کن. و این نامه را مورخین با عبارات دیگر نیز نقل کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به مقدمه ابن خلدون فصل ۷ از باب ۳ مراجعه کرد.

از برخی خطبه‌های امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه نیز استفاده می‌شود که استنباط احکام حوادث واقعه از راه رأی و قیاس در زمان صحابه وجود داشته است و او با اینگونه اجتهاد، سخت مخالف بوده و می‌فرماید: «هیچ واقعه و موضوعی نیست که حکم آن از کتاب خدا بدست نیاید» و نیز می‌فرمود: «پیامبر حکم هر موضوعی را به من تعلیم داد».

ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴) در کتاب رساله اصولی خویش پیرامون بحث در حجیت خبر واحد می‌نویسد: عمر بن خطاب درباره دیه انگشت بزرگ (ابهام) به ۱۵ شتر و برای دو انگشت کنار آن (سبابه) و میانه (وسطی) هر یک به ۱۰ و انگشت کنار آن (بنصر) به ۹ و درباره انگشت کوچک (خنصر) به ۶ شتر فرمان داده است و این حکم عمر بدین جهت بود که عقیده داشت پیامبر درباره دیه دست به ۵۰ شتر حکم نموده است و چون دست پنج انگشت دارد و آنها از هر نظر با هم فرق دارند باید دیه هر انگشت با انگشت دیگر فرق داشته باشد، این حکم همچنان رسمیت داشت تا هنگامی که کتاب عمرو بن حزم به دست آمد و معلوم شد رسول خدا (ص) برای هر انگشتی ده شتر دیه قرار داده است. با به دست آمدن این نص، مورد عمل واقع شد.

پس از خلفا اولین کسی که بیش از همه در مقام استنباط احکام، به قیاس اهمیت می‌داد، ابراهیم بن یزید نخعی (م ۹۶) بود. و سپس شاگرد برجسته‌اش حماد بن سلیمان (م ۱۲۰) و پس از حماد، شاگردش ابو حنیفه، نعمان بن ثابت (م ۱۵۰) قیاس را به شکل گسترده‌ای در صحنه اجتهاد و شناخت احکام شرعی بکار گرفت، و در این عصر، بهره‌گیری از شیوه قیاس به اوج خود رسید.

مصطفی عبد الرزاق در کتاب تاریخ الفسفة الاسلامیه می‌گوید: «قاضی ابو یوسف (م ۱۸۲) و محمد بن حسن شیبانی (م ۱۸۹) که شاگردان ابو حنیفه بودند پس از استاد خویش از هیچ تلاشی در راه گسترش قیاس فروگذار نکردند».

ابن جوزی در کتاب المنتظم و علامه محی الدین در کتاب محاضرة الابرار می‌گویند: «ابو حنیفه در عمل به رأی و قیاس برای استنباط احکام شرع غلو داشته، و می‌گفت اگر رسول خدا در عصر من بود، بسیاری از آراء مرا می‌پذیرفت». و نیز او می‌گفت: «آیا دین جز رأی نیکو چیزی دیگری است»!

در الملل و النحل (حاشیه ابن حزم) از او نقل شده که می‌گفت: «دانشی که ما به آن دست یافته‌ایم، مبتنی بر رأی است و اگر کسی بر غیر این باشد، نظر او برای خود او و نظر ما برای خود ماست». در کتاب الانتقاء آمده است که ابو حنیفه می‌گفت: «آنچه در کتاب خدا و سنت رسول الله نباشد، برای شناخت حکمش به گفتار صحابه و یاران پیامبر (ص) نظر می‌کنم و از بیان آنان عدول نمی‌کنم ولی چون به بیان و آراء ابراهیم و شعبی و ابن سیرین و حسن و عطا و سعید بن جبیر، به رسم خود اجتهاد می‌کنم زیرا آراء آنان بر اساس رأی و نظر خود آنهاست».

ابن خلدون در مقدمه خود می‌نویسد: «ابو حنیفه بیش از ۱۷ حدیث از احادیث رسول خدا را قبول نداشت و در شیوه فقهی خود افراط و زیاده‌روی می‌کرد».

ولی این سخن ابن خلدون نقدپذیر است، زیرا ابو حنیفه گر چه در پذیرفتن حدیث بسیار سخت‌گیر بود اما احادیث زیادی را پیروان او از وی نقل کرده‌اند که مسند آن به پانزده مسند بالغ می‌گردد. و محمد بن محمود خوارزمیانها را گرد آوری کرده و جامع المسانید نام نهاده، که در سال ۱۳۲۶ در مصر چاپ شده است. و از اینرو نمی‌توان پذیرفت که او فقط ۱۷ حدیث از رسول خدا را قبول داشته است. دکتر عبد القادر در کتاب تاریخ الفقه الاسلامی به این موضوع اشاره کرده است. اشکالی که بر ابو حنیفه می‌توان داشت، این است که چرا او برخی از احادیث صحیح را که راویان آنها از هر جهت دارای شرایط بوده‌اند، نپذیرفته است.

به هر حال از آنچه آوردیم و نیز آنچه ابو الفرج محمد بن اسحاق ندیم در کتاب الفهرست در شرح حال محمد بن عبد الرحمان ابن ابی لیلی (پیشوای یکی از مذاهب از میان رفته) آورده است می‌گوید: «کان یفتی با لرأی قبل ابی حنیفه» می‌توان نتیجه گرفت که ابو حنیفه مؤسس و بنیانگذار قیاس بعنوان منبع اجتهاد و استنباط نبوده است. بلکه پیش از او کسانی چون ابن ابی لیلی به قیاس عمل می‌کرده‌اند.

تعریف قیاس مستنبط العله

قیاس مستنبط العله، مقابل قیاس منصوص العله بوده و به قیاسی گفته می‌شود که علت حکم شرعی در آن توسط استنباط ظنی مجتهد به دست آمده است، زیرا شارع علت حکم را در دلیل بیان نکرده است، بلکه عقل، علیت را از کلامشارع استنباط می‌نماید، مانند آن که مجتهدی ظن پیدا کند که علت تعلق زکات به گندم این است که گندم یک غذای عمومی است مصرف عام دارد آن گاه برنج را به آن، قیاس

کند و بگوید: چون برنج نیز یک غذای عمومی است پس باید مشمول حکم زکات گردد. قیاس مستنبط العله معمولاً مفید ظن است و به همین دلیل است که علمای امامیه آن را حجت نمی‌دانند، اما بیشتر عالمان سنی آن را حجت می‌دانند.

ناگفته پیداست در صورتی که علت حکم در موضوعی به قطع و یقین احراز شود، می‌توان آن حکم را به موضوع دیگری که دارای همان علت است، سرایت داد، زیرا حجیت قطع، ذاتی است. هرگاه شارع در طی بیان حکم اشاره‌ای به مناط و علت آن ننماید و ما علت حکم را به رأی و نظر خویش استنباط کرده و حکم مزبور را در همه مواردی که علت موجود است جاری و ساری نماییم این قیاس را اصطلاحاً مستنبط‌العله گویند. مانند تحریم ربا در گندم که علت و مناط آن مورد اختلاف است.

فی‌المثل اکثر شافعیه گفته‌اند که علت حرمت مطعموم بودن آن است و بدین جهت باید گفت که تفاضل در برنج و کشمش نیز به مقتضای قیاس حرام است.

و اما حنفیه علت را کیل و وزن دانسته‌اند و در هر مکیل و موزون به حرمت تفاضل حکم نموده‌اند. و نیز مانند تحریم شرب خمر که گفته می‌شود مناط حرمت اسکار است، بنابراین نبیذ هم حرام می‌باشد چون مسکر است .

حکم قیاس مستنبط العله

بالجمله این قسم (قیاس مستنبط العله) که اجتهاد قیاسی نامیده می‌شود، معرکه آراء و مورد اختلاف شدید است اهل ظاهر و طائفه‌ای از معتزله بغداد و جمیع شیعه مگر ابن جنید آن را انکار کرده و باطل دانسته‌اند و جمهور فقهای اهل سنت آن را حجت دانسته و یکی از ادله قرار داده‌اند . علمای فقه در برخورد با این نوع قیاس رعایت حداکثر احتیاط را ضروری می‌دانند . زیرا با اندک بی احتیاطی و زیاده روی ، به جهت ابهام ، ممکن است مجتهد راه ناصواب را بییماید و بر اساس قیاسات باطل به نتایجی دست یابد که منطبق با موازین شرعی نباشد.

رابطه بین قیاس مستنبط العله و تنقیح مناط

تفاوت‌هایی بین قیاس با تنقیح مناط وجود دارد که سبب می‌شود آن دو از هم متمایز باشند: در تنقیح مناط ، مراد از علت، موضوع حکم است ولی در قیاس علت اعم از موضوع است و شامل مصالحی که در موضوع وجود دارد نیز می‌شود. در تنقیح مناط برخلاف قیاس، چهار رکن اصل، فرع، علت و حکم مطرح نیست؛ زیرا در آن موضوع مستقل که حکم یکی به دیگری تعدی یا سرایت پیدا کند، مطرح نیست، بلکه موضوع منصوص و غیرمنصوص، از افراد و مصادیق موضوع اصلی کشف شده است ؛ اما در قیاس بحث بر

سر دو موضوع متفاوت است که از هم مستقل بوده و تنها رابطه آنها وجود برخی شباهت‌ها است، نه اینکه لزوماً هر دو مصداق موضوع اصلی باشند. به همین دلیل، دخیل کردن عبارات اصل و فرع در تعریف تنقیح مناط صحیح نیست. روش تنقیح مناط عبارت از مناسبت حکم و موضوع بود، ولی در قیاس، روش‌ها فراتر از مناسبت بودند و مناسبت تنها یک روش از آنها بود. مبنای حجیت تنقیح مناط به دلیل روشی که دارد عبارت از حجیت ظهور کلام است، ولی در قیاس غیر از طریق ظهور کلام، روش‌های عقلی نیز به کار گرفته می‌شود که مبنای حجیت آنها اصالة‌الظهور نیست.

تنقیح مناط نهایتاً روش تفسیری متن است که در پی توسعه حکم از طریق توسعه موضوع است؛ از این رو، تمامی فرایندها در محدوده دلیل بوده و خارج از آنها نیست؛ زیرا در این روش تنقیح مناط‌کننده، در پی درک مراد جدی شارع از طریق کلام او است؛ اما در قیاس، حکمی برای موضوعی مشخص می‌شود که در لسان شارع نبوده و خارج از مراد جدی آن از مورد منصوص است؛ از این رو نمی‌توان گفت که قیاس شیوه‌ای تفسیری از کلام شارع است، بلکه هرچند نامعتبر باشد، از جنس منبع تشریحی است؛ زیرا احکامی بیان می‌کند که در دیگر منابع نبوده است. با توجه به بند قبلی می‌توان گفت ماهیت تنقیح مناط و الغای خصوصیت فقهی و ماهیت قیاس اصولی است.

نتیجه

تنقیح مناط نوعی توسعه در موضوع است و تمامی حجیت آن به اصالة‌الظهور برمی‌گردد. به همین دلیل آنرا باید شیوه‌ای تفسیری در فرایند استنباط دانست که در بسیاری از موارد می‌تواند به پویایی فقه بینجامد؛ اما قیاس از قبیل توسعه در موضوع نیست، بلکه تسری حکم یک موضوع مستقل به موضوع مستقل دیگر است. به همین دلیل جنس قیاس از جنس منابع تشریحی است؛ بنابراین چنانچه علت کشف‌شده قطعی نباشد، در شیعه و برخی علمای اهل سنت فاقد هرگونه اعتبار است.

منابع :

- ۱- مقاله ی « تفاوت تنقیح مناط و الغای خصوصیت با قیاس » نوشته ی مسعود فیاضی
- ۲- مقاله ی « جایگاه قیاس در منابع اجتهاد » نوشته ی محمدابراهیم جناتی
- ۳- کتاب انوار الاصول ، تقریرات درس آیت الله ناصر مکارم شیرازی ، نوشته ی احمد قدسی
- ۴- کتاب دانشنامه بزرگ اسلامی مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی ، جلد ۱۶ ، مقاله شماره ۶۱۲۰
- ۵- مقاله « ضرورت باز نگزی در مبانی و روایات قیاس » نوشته ی محمد صادق یوسفی مقدم
- ۶- مقاله ی « تنقیح مناط » نوشته ی علی اکبر کلانتری